

# کمبردهای حاکم بر نظام آموزش و پژوهش

دکتر مهدی محقق

مدیر مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه مک گیل - شعبه تهران

در مورد «کمبردهای حاکم بر نظام آموزش و پژوهش در کشورهای در حال توسعه و رمز شکوفایی علمی و اجتماعی کشورهای پیشرفته» نخست باید به این نکته توجه شود که کشورهای در حال توسعه بر دو گونه اند: یکی کشورهایی که تا صد یا صد و پنجاه سال پیش کوچکترین بهره‌ای از علم و دانش نداشته‌اند و آنچه را که بدست آورده‌اند، از طریق کشورهایی بوده است که آنان را استعمار کرده بودند، و دیگر کشورهایی که از هزاران سال پیش از نعمت علم و دانش و فرهنگ و تمدن برخوردار بوده‌اند. کشور ما ایران از نوع دوم است. ما زمانی دانشمندانی همچون خوارزمی و خیام و بیرونی و رازی داشته‌ایم که نه تنها خود از دانش آنان بهره‌مند می‌شدیم؛ بلکه قرن‌ها، غریبان نیز از ترجمه آثار گرانبهای آنان استفاده می‌کرده‌اند؛ ولی متأسفانه اکنون ما برای شناخت ارزش علمی آثار آنان باید متوسل به همان بیگانگان استعمارگر بشویم.

آنچه که مسلم است، کمبردهای حاکم بر نظام آموزش و پژوهش در کشور ما معلول علت‌های فراوانی است و ریشه آن را در سوابق تاریخی و اجتماعی گذشته باید جستجو کرد. تفسیق و تکفیری که نسبت به فلاسفه و اندیشمندان پیدا شد، تحمیل اندیشه و ایدئولوژی اشعری بر مدارس نظامیه، سرگرم شدن علما به حواشی و تعلیقات و مطالب فرعی و دورماندن از اندیشه آزاد و خلاق، تلقین بی‌اعتباری دنیا و بی‌اهمیتی آنچه که زندگی دنیایی را بهبود می‌بخشد و فراموش کردن و از دست دادن سنت علمی خود و اخذ ظواهر بی‌محتوی و عاریتی از دیگران و ده‌ها عامل دیگر موجب افول ستاره علم و انحطاط علمی در کشورهای در حال توسعه شده است. اگر عوامل یاد شده مورد بررسی قرار گیرد، مشاهده می‌شود که در هر دوره‌ای یک نوع عامل برای تضعیف و انحطاط علم وجود داشته است. در دوره خلفای بنی عباس و حاکمیت بغداد بعد از مامون، کوشش به محدود ساختن قلمرو علم و دانش بوده، چنانکه نه تنها فلسفه و کلام و منطق زندقه بشمار می‌آمد؛ بلکه ریاضیات که اس و اساس علوم بود، مطرود گردیده و حتی علم پزشکی که تندرستی آدمی را تامین می‌کرد، دخالت در قضا و قدر خداوندی محسوب می‌گشت. اگر دانشمندی بر خلاف آنچه که حاکمیت آن را مجاز شمرده بود، سخنی می‌گفت، سزاوار حبس و شکنجه و دار می‌گردید. دارهایی که سلطان محمود در همین شهر ری بر پا نمود و روافض (شیعیان اثنی‌عشری) و معتزلیان را بدان آویخت و کتابهای آنان را در زیر همان دارها به آتش کشید، مورد مدح و ستایش شاعران درباری قرار می‌گرفت. چنانکه یکی از آنان گفت:

دار به پا کردی باری دوست گفتمی کاین درخورخوی شماست هر که از ایشان به هوی کارکرد بر سر چوبی خشک اندر هواست

با چنین شرایطی دیگر کسی جرأت دم زدن از اندیشه تازه و فکر علمی نو نمی‌داشت، چه آن که اگر کسی سخن از حکمت و دانش و دین به میان می‌آورد، او را با همان ابزار تفسیق و تکفیر می‌کوبیدند. چنان که ناصر خسرو می‌گوید:

نام نهی اهل حکمت و دین را رافضی و قرمطی و معتزلی

در همین شرایط بود که جسد مطهر امام هفتم (ع) را که از زندان بیرون کشیدند، برای توجیه این اهانت و شقاوت خود گفتند: «هذا امام الرافضة» و بعدها حتی آرامگاه او را به آتش کشیدند تا اثر جسد او را نیز از بین ببرند. در همین دوره‌ها بود که بر مسلمانان واجب گردیده بود که اندیشه خود را از اندیشه دارالخلافه اخذ کنند. کتاب «الاعتقاد القادری» و نظایر آن بر مردم تحمیل می‌شد، یعنی هر اندیشه و تفکری که با اندیشه املا شده از سوی القادر بالله خلیفه عباسی تطبیق نمی‌کرد، محکوم بود. در این گونه شرایط معلوم است که علم و دانش و علمی و دانشمندی از مسیر خلاقیت خود منحرف می‌گردد و دانشمندان محدود به نوعی خاص از اندیشه و تفکر می‌شوند و همان را با حشوها و تطویل‌ها و گزافه‌گویی‌ها و بیهوده‌گویی‌ها و افسانه‌گویی‌ها دامن می‌زنند. این همه حواشی و حواشی بر حواشی و شروح مختصر و مطول و اطول نتیجه همین سیر قهقه‌رایی علم بوده است، تا به جایی که فلسفه و کلام و منطق که با آن اثبات ذات باری تعالی و عالم مابعدالطبیعه می‌شد، مورد اهانت و تکفیر قرار می‌گرفت و فارابی و ابن سینا را شومی و نحسی روزگار بشمار می‌آوردند و حتی از ابن سینا فیلسوف الهی و گیاه‌شناس و جانورشناس و حکیم و طبیب، تعبیر به «مخض دهری» می‌کردند و ادامه همین روش بود که درست در همان زمانی که غرب با استفاده از منابع اسلامی توجه خود را به کشف مسایل جهان و جهان‌شناسی معطوف گردانیده بود و هر سال ابزارهایی تازه برای کشف اجرام سماوی بوجود می‌آمد، یک سلطان در استانبول می‌توانست با نظر و عاظ‌السلطین خود یک رصدخانه را که سالها دانشمندان خون دل خورده و آن را با وسایل و ابزار مجهز ساخته و قوانین و ضوابط برای آن وضع کرده بودند، با خاک یکسان سازد. او می‌دانست کشف و جستجو در علل و اسباب حرکات و سکنات اجرام آسمانی به دنبال خود کشف و جستجو در علل و اسباب وضع اجتماعی و سیاسی کشور را به همراه خواهد داشت و در نخستین مرحله مسأله حاکمیت او به میان می‌آمد، پس چه بهتر که آن را از نطفه خفه کند.

در کشورهای در حال توسعه از قسم دوم، یعنی کشورهای اسلامی، کمابیش این وضع ادامه داشته تا آن‌گاه که متوجه شدند که غرب چهاراسبه به سوی علم پیش می‌رود و آنان در خواب غفلت بوده‌اند. پس در صدد جبران مافات برآمدند؛ اما متأسفانه غرب آنان را قبلاً خلع سلاح کرده و آنچه از میراث علمی را که از آتش زدن خلفا و از لگدکوب شدن زیر سم اسبان مغول باقی مانده بود، آنان به طرق مختلف از چنگ مسلمانان بدر آورده بودند تا مسلمانان بدان دسترسی نداشته باشند و توجه آنان بیشتر به مسایلی معطوف باشد که بالمال صدمه و آسیبی برای استعمارگران در بر نداشته باشد. پزشکی اسلامی چنان از دست مسلمانان ربوده شد که ما ناچار بشویم حتی برای دوا و درمان روستاهای کوچک از پزشک دست پرورده غرب استفاده کنیم و داروهای ساخته شده آنان را مورد بهره‌برداری قرار دهیم. مسلمانان با

توجه به عقب ماندگی خود از غرب، برخی مرعوب و برخی دیگر مجذوب آنان گشتند و غریبان که مردم شرق را نیازمند علم و تکنولوژی خود دیدند، اخلاق و آداب و رسوم خود را هم به آنان تحمیل کردند، به طوری که اینان از آنان گام فراتر نهادند و آداب و رسوم غربی را به صورت فاسد آن پذیرفتند و این افراط، کار را بدان جا رسانده که اکنون هر وقت سخن از غرب به میان می آید، تعبیر «فرهنگ فاسد» را به همراه دارد، چه آن که ملل استعمار زده که آداب و رسوم و سنن علمی و فرهنگی خود را فراموش کرده بودند، بسیار به آسانی می توانستند تفاله و زباله غرب را بگیرند، در حالی که اگر علم و دانش و سنت علمی گذشته در میان این ملل راسخ و مستحکم بود، بیشتر علم و دانش و فرهنگ غیر آلوده غرب را اخذ می کردند و آن را با میراث علمی خود پیوند می زدند. مثلاً اینان می توانستند مدارس طلبگی قدیم را که در هر شهر دهها مورد آنها با موقوفات سرشار وجود داشت، به مدرسه جدید تبدیل کنند. «علم ابدان» را کنار «علم ادیان» بگذارند و هر دو را پاک و مقدس بشمرند، چه آن که این مدارس از توجه و عنایت عامه برخوردار بود و مردم با رضا و رغبت هزینه آن را تامین می کردند و همچنان که همان مدارس کلیسایی قرون وسطی در غرب، امروز تبدیل به کالج های آکسفورد و کمبریج و نظایر آن شده است، ما هم می توانستیم صدها کالج در شهرهایمان داشته باشیم که از سنت علمی اسلامی برخوردار باشد و علوم مختلف در آن مورد بحث و فحص قرار گیرد؛ ولی متأسفانه همان مجذوبیت از غرب مانع از این شد که چنین عملی صورت گیرد و تصور این بود که تجدد و نوگرایی در علم با همان ظواهر زرق و برق دار باید توأم باشد و اینان از آنچه که در باطن این ظواهر بود، بی اطلاع بودند و آن عبارت بود از سنت علمی و احترام به علم و علما و ارزش دادن به علم و دانش که هر قومی می باید این سنت را از خود داشته باشد؛ ولی سنت مدارس اسلامی دیگر به فراموشی سپرده شده بود و سنت علمی غرب هم غیر قابل انتقال بود. بنابراین مراکز علمی فاقد روح بوجود آمد و بر همین اساس رشد و نمو پیدا کرد. از این جهت است که در مراکز علمی ما روح علم و سنت علم ضعیف بنظر می آید و حتی وحدت حوزه و دانشگاه هم نتوانست این کالبد را حیات بخشد، چه آن که حوزه خود کاستی ها داشت که همان کاستی ها آن را از جهان علم منزوی می ساخت. بنابراین گرایش های منفی دانشگاه ها در حوزه ها نیز رسوخ یافت، چنان که هم اکنون که مراکز علمی در حوزه ها تاسیس می شود، بیشتر سرمایه ها صرف ساختمان و میز و مبل لوکس و مهمان سراها و سلف سرویس ها و تلویزیون مدار بسته می شود، چنان که برای تامین دو عنصر اصلی یک مرکز علمی، یعنی تامین نیروی انسانی و تهیه مواد و ابزار علمی، چیزی باقی نمی ماند. از این جهت است که تحقیقاتی که در این گونه مراکز صورت می گیرد، نسبت به معیارهای بین المللی در درجه سوم و چهارم قرار دارد و صدها کمپیوتر هم اگر بکار گرفته شود، در این درجه تغییری حاصل نمی گردد. در دانشگاهها و مراکز علمی ما همت بر نشان دادن آمار و ارقام است، یعنی تعداد دوره های تحصیلات عالی و تعداد فارغ التحصیلان، در حالی که در چنین مراکزی باید کیفیت ارائه شود، یعنی این دوره ها و این فارغ التحصیلان، تولید علمی و ثمره دانششان چه بوده؟ چه دشواری علم را گشوده اند؟ و چه بار مشکلی را از شانه اجتماع برداشته اند؟ و چه اندیشه نو را به جامعه خود عرضه کرده اند؟ اینهاست ملاک رشد و ترقی و تعالی یک نهاد علمی.

● «نظام واحدی» وقت استاد و دانشجو را ضایع می کند.

● برای عالم، تقوای معمولی کافی است و افزونی تقوی، موجب افزونی علم نمی شود.

● این همه حواشی و حواشی بر حواشی و شروح مختصر و مطول و اطول، نتیجه سیر قهقهرایی علم بوده است.

● مجله ها و نشریه های دانشگاهها، کارنامه آنان است.

● وحدت حوزه و دانشگاه هم نتوانست به کالبد بی روح مراکز علمی ما حیات بخشد، چون حوزه نیز کاستی هایی داشت که آن را از جهان علم منزوی می ساخت.

اگر خواسته باشیم کمبودهای حاکم بر نظام آموزش و پژوهش را برشماریم، ناچاریم که این کمبودها را به عناصر چهارگانه آموزش و پرورش ارتباط دهیم یعنی محیط علمی، وسایل علمی، استاد و دانشجو. الف: محیط علمی حوزه ها از گرمی خاصی برخوردار بوده، چه آن که سنت علمی که از دیر زمان حاکم بر آن محیط بوده، طلب علم را فریضه ای از فرایض می دانسته و تحصیل علم، عبادت و جان دادن در راه علم، شهادت محسوب می شده است؛ ولی چون دانشگاهها و مراکز علمی ما بر پایه های مدارس کهن استوار نگردیده، لذا از این روح علمی بی بهره مانده و روح علمی مراکز علمی غرب هم غیر قابل انتقال بوده است. در نتیجه محیط های علمی ما فاقد احترام به علم است. وقتی احترام به علم و عالم و متعلم وجود نداشته باشد، علم بالندگی و شکوفایی خود را از دست می دهد. لذا عملاً می بینیم که در مراکز علمی ما مسایل مالی و اداری و اجتماعی از اهمیت زیادتری برخوردار است تا علم و دانش. از همین جهت است که تحقیقات و تبعات علمی در چنین محیط هایی کمتر به چشم می خورد و میان کسانی که به کوشش علمی می پردازند و کسانی که از کارهای علمی تن می زنند، فاصله چندانی محسوس نیست. ما خود شاهد و ناظر بودیم که وقتی اعمال و رفتار اعضای علمی دانشگاهها و مراکز علمی مورد بررسی قرار می گرفت، یگانه چیزی که بدان توجهی نشد، پرونده علمی آنان بود. شنیده نشد که به کسی گفته باشند: تو که از عنوان استادی برخوردار بودی، در مدت بیست سال چه اثر علمی از خود به یادگار گذاشتی؟ و حتی تقلب هایی که در پرونده های ارتقاء وجود داشت، ندیده گرفته شد. چه بسا در پرونده ها نام کتابهای نیمه کاره وجود داشت که آن کتابها هرگز در عالم واقع ظاهر نشد. بنابراین محیطی که دانشجو و طالب را تشویق به علم کند، وجود ندارد و دانشجو کاملاً درک می کند که پیشرفت او در همان جامعه علمی از طریق زد و بند اداری صورت خواهد گرفت نه کوشش علمی؛ لذا تمام توان خود را برای گرفتن نمره و اخذ شهادتنامه و مدرک بکار می برد و یا از همان طریق خود را به عضویت هیأت علمی می رساند و سالها در همان پایه باقی می ماند، بدون این که بتواند یک اثر علمی تولید کند. اگر نظری به مجله ها و نشریه های برخی از دانشکده ها بیفکنیم، درست بودن این مدعا کاملاً تأیید می شود.

ب: کمبود دوم، یعنی کمبود در وسایل و ابزار علمی. مراکز علمی باید از کتابخانه ای پویا و روزآیند برخوردار باشند. در برخی از مراکز علمی، رئیس کتابخانه که باید متخصص و ناظر و مشرف بر همه امور

کتابخانه باشد، خود در چند جای دیگر به مشاغل مختلف اشتغال دارد و امور مهم کتابخانه را به کسانی که از تخصص بی بهره‌اند، واگذار می‌کند. از این جهت است که بیشتر کتابخانه‌های مراکز علمی ما انبار کتابی بیش نیست و تحقیقات علمی که در این مراکز صورت می‌گیرد، نیز در درجه سوم و چهارم از لحاظ استاد علمی قرار می‌گیرد. یک مثال بارز این مطلب آن که دانشجویی رساله دکتری خود را در دانشگاه شیکاگو درباره اعتقادات شیعه بر اساس آثار شیخ مفید گرفته بود. آن رساله به پیشنهاد این جانب و به کوشش استاد احمد آرام به زبان فارسی ترجمه گردید. حال باید دید کدام کتابخانه در ایران، که یگانه کشور شیعی است، در بردارنده مدارک و مآخذی است که بتوان با استفاده از آن‌ها چنین رساله یا کتابی را تالیف کرد؟ در بسیاری از موارد کتابخانه به منزله استراحت‌گاه یا تبل‌خانه‌ای بشمار می‌آید که اغلب رؤسا و مسوولان، دوستان و کس و کار خود را به آنجا می‌گمارند. بنابراین آنچه که یاد شد، یک دانشجو هر چند هم که کوشا باشد و از داشتن معلمی توانا برخوردار باشد؛ اما وقتی ابزار و وسایل و مواد علمی در دسترس او نباشد، نمی‌تواند اثری علمی و ارزنده تحویل استاد خود دهد.

ج: اما کمبود از جهت استاد آن که بر خلاف دانشگاههای مرفقی که اگر استادی ناتوان بود و نتوانست کارهای تحقیقی و علمی ارزنده‌ای را عرضه دارد، به خدمت او خاتمه داده می‌شود، در مراکز علمی ما هر کس به هر کیفیت که وارد شد، وجود او تا آخر عمر تضمین شده است و اگر به هر دلیل بتوان او را اخراج کرد، به دلیل بی علمی کسی را از دانشگاه بیرون نمی‌کنند و از خصایص دانشگاههای ما همیشه این بوده که هر کس می‌کوشیده تا به آن راه یابد و سپس آن را وسیله و نردبان برای مشاغل دیگر قرار دهد. بسیاری از استادان ما به آمدن به کلاس برای چند ساعت اکتفا می‌کنند و در بقیه اوقات، خود را در مشاغل اداری مختلف سرگرم می‌سازند. گاه اتفاق افتاده که به گروه آموزشی سرزده‌ام که بیش از سی تن استاد تمام وقت داشته؛ ولی حتی یک نفر در آنجا دیده نشده است، در حالی که در هر بخش از بخش‌های دانشگاه باید استادان درجه یک، که صاحب نظر و قدرت علمی هستند، در جا و مکان خود و با وسایل و ابزار تحقیقی مستقر باشند و در دسترس دانشجویان خود قرار گیرند. این یک فاجعه است که دانشجوی دکتری در یکی از رشته‌های علوم انسانی بگوید: من فقط استاد خود را در همان دو ساعت درس می‌بینم و بس! من خود روزی به یک موسسه علمی رفتم که دارای دوره کارشناسی ارشد و دکتری بود، روی درب اتاق مدیر آن بخش نوشته بود که فقط دو روز در هفته در آن بخش حضور دارد! فکر نمی‌کنم دانشگاهی را بتوان یافت که مسوول علمی دوره‌های عالی آن، که تمام فعالیت‌های علمی دانشجویان را باید تحت نظر داشته باشد، فقط این مقدار از وقت خود را به این کار اساسی و عمده وابسته بداند.

د: کمبود در مورد دانشجو، گذشته از ضعف و ناتوانی آنان هنگام ورود به دانشگاه که معلول تحصیلات دبیرستانی است، انتخاب دانشجو اغلب با معیارهای درست علمی انجام نمی‌پذیرد. در یک محیط علمی، معیار باید اعلیمت باشد و این سنت دیرینه اسلام است. وقتی بیماری را می‌خواستند در حضور پیغمبر اکرم (ص) عمل جراحی کنند و دو پزشک را به بالین بیمار آوردند، پیغمبر فرمود «من اطب منهما» یعنی سوال از علم فرمود نه از تقوی. فقهای اسلام هم می‌گفتند فتوای علمی «اعلم» معتبر است نه «اتقی»، چه آن که تقوای معمولی برای یک عالم کافی است و افزونی تقوی، افزونی علم و در نتیجه استواری در صحت

تقوی را در بر ندارد و نیز در تعلیم و تربیت اسلامی تاکید شده که در آغاز امر نباید شرایط دشوار برای طالب علم و دانشجو قرار داد؛ زیرا صلاحیت اخلاقی مطلوب باید در محیط علمی و در پرتو نور علم برای او حاصل شود. چون انتخاب دانشجو و پذیرش او در کلاس بر اساس یک معیار صورت نمی‌پذیرد، لذا هماهنگی و یکنواختی در سطح علمی و علم‌پذیری دانشجویان وجود ندارد و تفاوت میان پایین‌تر و بالاتر بسیار است و استاد ناچار است که رعایت اضعف از دانشجویان را بکند و این امر موجب هرز رفتن نیروی دانشجویان قوی‌تر می‌شود، گذشته از آن که استاد هم می‌داند که باید کلاس را در سطح پایین‌تری نگاه دارد و در نتیجه از کوشش و صرف تمام نیروی آماده کردن درس خودداری می‌کند. این عوامل و عواملی که قبلاً به آن اشاره شد هر یک تأثیری مستقیم بر روی دانشجو دارد و موجب می‌شود که دانشجویان ما فقط صاحب مدرک شوند نه صاحب علم و اثر. از همین جهت است که اگر جوانی با استعداد که در صد سال پیش از روستای خود به شهری می‌آمد که دارای مدرسه‌ای بود، پس از چند سال تبدیل به ادیب یا فقیه و یا فیلسوفی صاحب نظر می‌گردید؛ ولی امروزه همین جوان که با گذشتن از هفت خوان‌های شناخته شده وارد دوره‌ای از دوره‌های عالی مراکز علمی شود، مدرک‌داری خواهد شد که فقط می‌تواند به عنوان معلم، مکرراتی را هر سال تکرار کند و نمی‌تواند در هیچ بعدی از ابعاد علمی که تحصیل کرده، صاحب نظر و اثر باشد.

از این چهار عامل که بگذریم، عوامل دیگری هم هست که چرخ آموزش و پژوهش را کند و فرسوده می‌سازد. از جمله عامل مکان و زمان. مکان مراکز علمی ما می‌باید بر الگوی مدارس قدیمه ما بنا شده باشد که دارای اطاقهای متعدد برای استقرار و کار استاد و دانشجو باشد، نه به کیفیتی که فقط سالن‌های تدریس و خطابه و اطاق‌های امور اداری را در برداشته باشد و استاد و دانشجو در آنجا خود را مانند مهمان عاریتی احساس کنند. از جهت زمان نیز «نظام واحدی» چنان وقت استاد و دانشجو را ضایع می‌سازد که افاده و استفاده علمی را به نصف یا کمتر تقلیل می‌دهد و این نظام با آب و هوا و شرایط خاص دانشجویان ما سازگار نیست. دانشجو و استاد یک ماه اول سال تحصیلی را بلا تکلیف در نام‌نویسی و حذف و تعویض دروس سپری می‌سازند و پس از مدت کوتاهی که درس به صورت قطعی شروع می‌شود، دانشجویان پیشواز امتحانات می‌روند و درسه‌ها سست می‌گردد. دوران امتحان نیمسال اول، اتلاف وقتی برای استاد و دانشجو بیش نیست و مدتی هم باز به نام‌نویسی و حذف و تعویض دروس نیمسال دوم تلف می‌شود و از اوایل اسفند درس‌ها هنوز شروع نشده، به جهت مقدمات عید تعطیل می‌گردد و به علت تاخیر دانشجویان شهرستانی، درسه‌ها در دهه آخر فروردین دوباره رونق پیدا می‌کند و زمانی نمی‌گذرد که هوای گرم معلم و شاگرد را سست می‌کند و مقدمات تعطیل تابستانی فراهم می‌گردد که اگر با دقت حساب شود، از دوازده ماه سال بیش از چهار ماه درس واقعی خوانده نمی‌شود.

در پایان یادآور می‌شود که ذکر موارد کمبود و یادکردن کاستی‌ها برای آن نیست که خدای ناکرده یاس و ناامیدی در دانشجویان گرامی ایجاد گردد؛ بلکه برای آن است که همه از این کاستی‌ها و کمبودها آگاه گردند و هر یک به سهم خود در صدد رفع آن برآیند و ما بتوانیم با توفیق خداوند بزرگ، مراکز علمی خود را با وضع بهتری تحویل نسل آینده بدهیم. ان شاء الله تعالی.